



اگر میدانستم عشق پایانی دارد هیچگاه عاشق نمیشدم!

اگر میدانستم معنای عشق بی وفایی و دلشکستن است در همان

لحظه اول که دلم را به تو هدیه دادم آن را از تو پس میگرفتم....

اگر میدانستم روزی از من سرد و خسته می شوی در همان لحظه

اول آشنایی مان قید تو را میزدم....

من عشق را نمیخواستم من محبت و دوست داشتن را میخواستم....

من وفا و ایثار را میخواستم.....

افسوس که دلم اسیر آن دل بی وفای توست و من نیز قربانی این بی وفایت  
شده ام...

دیگر صبر و حوصله ای ندارم که به انتظار روزهای روشن با هم بودنمان بنشینم  
....

مرا رها کن، این دل شکسته ام نیز فدای آن بی محبتی است .....

رهایم کن تا من نیز از این شکنجه گاه عشق آزاد شوم....

و ای کاش میدانستم پایان عشق تلخ است ، ولی افسوس که

ساده بودم و اسیر احساسات دروغین عشق شدم....

نمیدانستم عشق تنها یک قصه است و حقیقتی ندارد ، نمیدانستم

دیگر در این دنیا دلی نیست که یک ذره وفا داشته باشد ، اما اینک میدانم

لحظات تنهایی شیرینتر از لحظه های تلخ عاشقی است...

تو از من سرد شده ای ، من از عشق ...

رهایم کن ای بی وفا ، بیش از این مرا شکنجه آن

دلخوشی هایت نده ، دل شکسته ام را از دلت بیرون بینداز ...

بگذار اینبار خرد خرد شود تا دیگر دلی برای عاشق شدن نداشته باشم....

مرا رها کن تا به تنها آرزویم در این لحظات تلخ برسم

آری تنهای آرزویم آزادی از آن قلب بی وفایت است...



**[alifathi1385.blogfa.com](http://alifathi1385.blogfa.com)**